

The Claim of Bankruptcy and Its
Jurisprudential Effects: A Comparative
Study of Islamic Denominations

Saeid Nazari Tavakkoli¹, Zahra Pasdar²

1- Tavakkoli, Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran.

2- PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran.

Received Date: 2024/10/21

Accepted Date: 2025/03/10

Abstract

Upon acceptance of a bankruptcy claim (*iflās*), the bankrupt individual (*mufliṣ*) becomes subject to financial and non-financial rights and obligations, some of which are restrictive while others are advantageous. Moreover, the interdiction (*hajr*) of the debtor minimizes the potential infringement of creditors' (*ghurmā'*) financial rights and provides an opportunity for partial repayment of their claims from the debtor's remaining assets. The jurisprudential and legal status of bankruptcy necessitates a thorough understanding of who can claim bankruptcy and under what conditions such claims are accepted. This research, conducted through a descriptive-analytical method based on library sources, aims to address the question of who is authorized to claim a debtor's bankruptcy and what are the effects of such a claim. According to the findings, Muslim jurists have proposed three possibilities for claiming bankruptcy: by creditors, the debtor, or the ruler (*hākim*). Disregarding the Hanafi view on the non-interdiction of the bankrupt, the majority of jurists from other schools accept the preemptive action of creditors in claiming the debtor's bankruptcy, citing their rights, knowledge of the debtor's situation, and the interest in preserving existing assets. While Hanafi, Hanbali, and Maliki schools have not addressed the issue of bankruptcy claims by the debtor, Imāmī and Shafī'i jurists argue that the debtor can claim their own bankruptcy and consequent interdiction. This is because the debtor is most aware of their financial situation, and such a claim is considered a self-admission. Some narrations also suggest that creditors' demands are not a prerequisite for declaring bankruptcy. Jurisprudential sources ascribe two roles to the ruler: governance and guardianship (*wilāyah*). According to the prevalent opinion among Imāmī jurists, the ruler in the capacity of a judge cannot claim a debtor's bankruptcy as they do not possess rights in this position. However, according to Imāmī and Shafī'i jurists, the ruler in the capacity

ادعای افلاس و آثار فقهی آن؛ مطالعه تطبیقی

فقه مذاهب اسلامی

سعید نظری توکلی^۱، زهرا پاسدار^۲

۱- استاد، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲- دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۳۰

پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

چکیده

با پذیرش ادعای افلاس، مفلس از حقوق و تکالیف مالی و غیرمالی برخوردار می‌شود که برخی محدودیت و برخی نیز مزیت هستند؛ افزون بر این، محجور شدن مدیون، احتمال تضییع حقوق مالی غرماء را به کم‌ترین میزان ممکن می‌رساند و این فرصت فراهم می‌شود تا از باقی‌مانده اموال مدیون، بخشی از طلب آن‌ها پرداخت گردد. جایگاه فقهی و حقوقی افلاس سبب شده تا شناسایی مدعی افلاس و شرایط پذیرش ادعای افلاس مدیون، اهمیت ویژه‌ای پیدا کند. در این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی و به استناد منابع کتابخانه‌ای انجام شده است، در صدد پاسخگویی به این پرسش هستیم که چه اشخاصی مجاز به ادعای افلاس مدیون هستند و آثار این ادعا چیست. بنابر یافته‌های این پژوهش، سه احتمال توسط فقهای مسلمان مطرح شده است: ادعای افلاس توسط غرماء، مدیون و حاکم. با چشم‌پوشی از دیدگاه احناف در عدم محجوریت مفلس، به‌نظر جمهور فقهای مذاهب، اقدام پیش‌دستانه غرماء در ادعای افلاس مدیون به استناد حق‌دار بودن و آگاهی آن‌ها نسبت به مدیون و مصلحت حفظ مال موجود، پذیرفتنی است. احناف، حنابل و مالکیه، به مسئله ادعای افلاس توسط مدیون نپرداخته‌اند؛ اما بنا به‌نظر فقهای امامیه و شافعیه، شخص مدیون می‌تواند مدعی افلاس و در نتیجه، محجوریت خود شود؛ چراکه مدیون بیش از غرماء از وضعیتش آگاه است و طرح این ادعا، اقرار او بر علیه خود به حساب می‌آید. همچنین، بنا به برخی از روایات، مطالبه غرماء در حکم به افلاس، شرط نیست. در منابع فقهی برای «حاکم» دو جایگاه در نظر گرفته شده است: حاکمیت و ولایت. بنا به‌نظر مشهور فقهای امامیه، حاکم در جایگاه قاضی نمی‌تواند مدعی افلاس مدیون باشد؛ زیرا در این جایگاه صاحب حق نیست؛ اما بنا به‌نظر فقهای امامیه و شافعیه، حاکم در منصب ولایت می‌تواند به طرفیت از غرماء یا مدیون در صورت نیازمندی به ولیّ و فقدان ولیّ خاص، مدعی افلاس مدیون شود؛ زیرا حاکم بنابر مصلحت مولی‌علیه، موظف به حفظ اموال مولی‌علیه خود است. ممنوعیت از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال، اولویت بایع نسبت به عین مال و فروش و تقسیم اموال از آثار مشترک افلاس است؛ اما نسبت به حبس مدیون، ممانعت و ملازمت با وی، اجبار به کسب و کار، اختلاف‌نظر دارند.

of guardian can claim the debtor's bankruptcy on behalf of the creditors or the debtor, in cases where guardianship is needed and there is no specific guardian available. This is because the ruler, acting in the best interests of those under guardianship (*mawlā 'alayhim*), is obligated to preserve the assets of his ward (*mawlā 'alayh*). Common effects of bankruptcy include prohibition of asset disposal, creditors' claims attaching to specific assets, the seller's priority right to the sold item, and the sale and distribution of assets. However, there are disagreements regarding the imprisonment of the debtor, prevention and accompaniment measures, and compulsion to work.

Keywords: Bankruptcy (*iflās*), Bankruptcy claim, Islamic Denominations, Islamic jurisprudence.

واژگان کلیدی: افلاس، ادعای افلاس، مذاهب اسلامی، فقه اسلامی.

۱. مقدمه

بررسی «افلاس»، یعنی وضعیتی که تاجر از پرداخت بدهی‌های خود ناتوان است، افزون بر آثار اقتصادی، پیامدهای مهم اجتماعی و حقوقی زیادی به دنبال دارد. نخستین بخش از فرآیند افلاس، «ادعای افلاس توسط بدهکار» است؛ زیرا در این مرحله است که بدهکار با طلبکار/طلبکاران (غرماء) با مشکل افلاس روبرو شده، شخصیت مدعی افلاس موضوعیت پیدا کرده، می‌بایست پیش از پذیرش ادعایش، شرایط داشتن چنین وضعیتی را داشته باشد. مهم‌ترین ویژگی مدعی افلاس، برخورداری از حق است؛ زیرا تا زمانی که شخص حقی نداشته باشد، نمی‌تواند نسبت به آن مدعی شود. بنا به نظر فقهای مذاهب اسلامی، سه گروه می‌توانند مدعی افلاس باشند: غرماء، مدیون و حاکم شرع. روشن به نظر می‌رسد که در صورت عدم پذیرش ادعای افلاس توسط هریک از این سه گروه، صدور حکم افلاس و در پی آن، محجور بودن شخص بدهکار و ممنوعیت او از تصرف در اموالش منتفی است. همچنان‌که پذیرش ادعای افلاس مدعی، از آثار زیان‌بار ورشکستگی کاسته و به نجات مدیون و حتی غرماء کمک می‌کند. اقدام به‌هنگام ممنوع‌التصرف کردن مدیون، از تلف باقی‌مانده اموال جلوگیری کرده و به اجرای عدالت بین غرماء و بازگشت مدیون به زندگی عادی کمک می‌کند. از این‌رو، شناسایی معیارهای مدعی افلاس از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. پژوهش حاضر که به روش تحلیلی توصیفی و به استناد منابع کتابخانه‌ای انجام شده است به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که چه کسانی می‌توانند در جایگاه مدعی افلاس قرار گرفته و متقاضی محجوریت مدیون باشند؟

بدین منظور، ابتدا به بررسی مدعیان افلاس از دیدگاه جمهور مذاهب اسلامی پرداخته شده، سپس آثار ناشی از پذیرش ادعای هریک از این سه گروه بیان شده است.

بنا بر بررسی نویسندگان، پژوهش مستقلی در این باره انجام نشده است؛ اما امینی و همکاران، در مقاله «نقدی بر انگاره مشهور فقیهان امامی در باب کیفیت صدور حکم حجر مفلس»، مجله آموزه‌های فقه مدنی، سال ۱۳۹۷، ادعای مفلس و تبرع حاکم را از دیدگاه مشهور امامیه، همچنین انطباق آن را با قانون و رویه فعلی قضایی بررسی کرده‌اند؛ در حالی که پژوهش حاضر صورت‌های مختلف ادعای افلاس توسط همه ذی‌نفعان (مدیون، غرماء و حاکم شرع) را با توجه به دیدگاه جمهور فقهای مذاهب اسلامی، بررسی کرده است. همچنین صدری فرد و همکاران، در مقاله «بررسی ورشکستگی در حقوق ایران»، مجله مطالعات علوم اسلامی انسانی، سال ۱۳۹۷، به بررسی شرایط شکلی ورشکستگی در قانون ایران اعم از

صلاحیت محاکم، قرارداد ارفاقی و ... پرداخته و رویکرد فقهی موضوع ورشکستگی را مدنظر قرار نداده است. صالحی و همکاران، نیز در مقاله «راهبردهای حمایتی فقه و حقوق در ورشکستگی کیفری اشخاص حقوقی»، مجله پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال ۱۴۰۲، به ابعاد کیفری ورشکستگی و راهکارهای حمایت‌گرایانه فقه اسلامی از شخص ورشکسته پرداخته و متعرض مدعیان ورشکستگی نشده است. ایرجی و همکاران نیز در پایان‌نامه «بررسی تطبیقی آثار، احکام و شرایط اعسار و افلاس در فقه با ورشکستگی در حقوق موضوعه ایران»، دانشگاه تبریز، سال ۱۳۹۳، به بررسی مقایسه‌ای اعسار و افلاس پرداخته و بر مقایسه آثار ناشی از اعسار و افلاس تمرکز کرده‌اند.

۲. مفهوم شناسی

چهار واژه بر بسامد در این مقاله عبارتند از:

- ۱-۲- افلاس: واژه «افلاس» از ریشه «فلس» به معنای از دست‌دادن دارایی و باقی ماندن پول اندک به‌کار رفته است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۳۲۵/۸)؛ هرچند این واژه به معنای «شخص نادر» نیز به‌کار می‌رود (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ۳۷۲/۲، جوهری، ۸۹۹، ۱۴۳۰). افلاس در فقه اسلامی به معنای وضعیتی است که مال شخص کاهش و دیونش نسبت به آن افزایش می‌یابد؛ در نتیجه، با مطالبه غرماء، قاضی حکم محجوریت او را صادر می‌کند (جوینی، ۱۴۲۸، ۳۰۵/۶؛ مالک بن انس، ۱۴۱۵، ۷۶/۴-۷۷).
- ۲-۲- مفلس: در منابع فقهی، افزون بر «افلاس» واژه «مفلس» نیز با دو اعراب متفاوت (سکون فاء و کسر لام یا فتح فاء و لام مشدد مفتوح) به‌کار رفته است (شهید ثانی، ۱۳۸۰، ۴۰۶)؛ اولی ناظر به معنای لغوی و دومی، ناظر به معنای شرعی آن است (آل عصفور، بی‌تا، ۴۰۷/۱۲). «المفلس» کسی است که به‌دلیل کم بودن اموال نسبت به پوشش دادن دیونش یا نداشتن مال، محجور و ممنوع التصرف شده است. (نجفی، بی‌تا، ۲۷۸/۲۵).

بیشتر فقهای حنفی به‌واسطه مخالفت ابوحنیفه با صدور حکم افلاس و حجر (مرغینانی، ۱۴۳۱، ۲۸۲/۳)، آن را معنا نکرده‌اند. با این وجود، فقهای دیگر مذاهب اسلامی نظرات مشابهی در تعریف «مفلس» دارند که وجه مشترک (قدر متیقن) آن عبارت است از کسی که اموال او پاسخگوی بدهی‌هایش نیست (سرخسی، بی‌تا، ۱۶۳/۲۴؛ خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۹۷/۳؛ ابن قدامه، ۱۴۱۷، ۵۳۷/۶؛ مالک بن انس، ۱۴۱۵، ۷۶/۴-۷۷).

۳-۲. ادعای افلاس: «ادعا» به معنای اقامه دعوا بر کسی یا چیزی به حق یا باطل است که درستی یا نادرستی آن اثبات نشده است (عمید، ۱۳۶۴، ۱۰۳/۱). بر این اساس، اقدام هریک از متقاضیان محجوریت مدیون نزد حاکم، به معنای طرح ادعای افلاس او است که راستی و درستی آن می‌بایست به اثبات برسد (مالک بن انس، ۱۴۱۵، ۷۶/۴-۷۷).

۴-۲. تبیین فقهی «ادعای افلاس»

«ادعای افلاس» یکی از شروط اثبات افلاس است و بدون تحقق آن، بررسی دیگر شرایط افلاس، همچنین صدور حکم افلاس و اجرای آثار آن، ممکن نیست. به دیگر سخن، در افلاس، حضور یک فاعل برای احقاق حق خود یا دیگری، ضروری است. از آن‌جا که صدور حکم افلاس بر زندگی مفلس تأثیر می‌گذارد و او را از حق خود نسبت به تسلط بر اموالش محروم و مالکیتش را محدود می‌کند، وجود شرایط خاص در مدعی افلاس، ضروری است. مدعی افلاس، متقاضی دریافت و مطالبه حقی است و به همین دلیل، از ادعای افلاس در متون فقهی به «مطالبه غرماء» نیز یاد شده است.

در امامیه، ابن زهره نخستین فقیهی است که به این موضوع پرداخته و به صراحت از ادعای افلاس و مطالبه آن از حاکم، بحث کرده است و به پیروی از او، فقهای دیگری نیز به این شرط توجه کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۶/۱۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۷۷/۲؛ قمی، ۱۳۷۹، ۳۰۱؛ انصاری، ۱/۱۳۸۱، ۴۴۶؛ شیخ بهایی، ۱۳۸۶، ۵۲۳؛ سبزواری، ۱۳۸۱، ۵۷۲/۱؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ۳۸۲/۲۰). فقهای شافعی بر این باورند که قاضی حکم محجوریت مفلس را صادر نمی‌کند، مگر در صورت ادعای غرماء؛ زیرا از یک‌سو، حاکم بر غرماء ولایت ندارد (عمرانی، ۶/۱۴۲۱، ۱۴۱) و از سوی دیگر، محجوریت مفلس حق غرماء، و برای حفظ مصلحت ایشان است (خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۹۷/۳). فقهای مذاهب دیگر نیز با همین استدلال، مطالبه غرماء، را لازم می‌دانند (رملی، ۱۴۰۴، ۳۱۱/۴؛ ابن نجار، ۱۴۲۹، ۳۶۰/۵؛ قرافی، ۱۴۱۴، ۱۵۷/۸). بدین ترتیب، موضوع ادعای افلاس و مطالبه آن از جمله شروط مورد اتفاق همه مذاهب است. یافته‌های نویسندگان نشان می‌دهد که سه نفر می‌توانند مدعی ادعای افلاس مدیون باشند:

۵-۲. ادعای افلاس توسط غرماء: غرماء اولین اشخاصی هستند که می‌توانند مدعی افلاس باشند؛ زیرا طلبکاری آن‌ها مسلم است و بدون مطالبه ایشان، نمی‌توان مدیون را محجور دانست.

فقهای امامیه به اتفاق، فرض ادعای غرماء را پذیرفته‌اند. چنین درخواستی حق غرماء و سازگار با مصلحت ایشان است. (طوسی، ۱۳۸۷، ۲۵۰/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۱۴۲/۲؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵،

۷۱-۷۰/۲؛ ابن زهره، ۱/۱۴۱۷/۲۴۷؛ محقق حلی، ۲/۱۴۰۸/۷۷؛ نجفی، بی تا، ۲۵/۲۸۰؛ بحرانی، ۲۰/۱۳۶۳/۳۸۳؛ قمی، ۱۳۷۹، ۳۰۱؛ فخرالمحققین، ۲/۱۳۸۷/۶۵؛ شهید ثانی، بی تا، ۱/۳۴۶؛ فیض کاشانی، ۱۳۹۵، ۲/۵۳۴-۵۳۵؛ سبزواری، ۱/۱۳۸۱/۵۷۲).

از نظر فقهای شافعی، مطالبه غرماء یا نماینده آن‌ها برای اثبات حکم حجر لازم است (جوینی، ۱۴۲۸، ۶/۳۰۵)؛ زیرا حجر مفلس، حق غرماء است و ایشان بیش از دیگران از وضعیت مفلس، آگاه هستند. این مطلب در روایت معاذ بن جبل چنین آمده است: «أن النبی (ص) حجر علی معاذ و باع ماله فی دین کان علیه و قسمه بین غرمائه، فأصابهم خمسة أسباع حقوقهم، فقال لهم النبی (ص) لیس لکم إلا ذلک» (خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۳/۹۷ و ۹۹). آن گونه که ملاحظه می شود، بنا به استنباط شافعی و ظهور کلمه «اتی» در «استدعاء»، حکم به افلاس معاذ بن جبل توسط پیامبر گرامی اسلام، پس از مطالبه غرماء از ایشان صادر شده و آن حضرت، فقط اموال موجود معاذ را میان غرماء تقسیم کرده اند.

احناف «ادعای افلاس» را به صورت ضمنی در بحث «حجر به سبب دین» مطرح کرده اند. ابوحنیفه شخص مفلس را محجور نمی داند؛ زیرا افلاس شخص آزاد بالغ عاقل را مغایر با اهلیت او می داند. در نتیجه، اگر غرماء با مراجعه به قاضی، درصدد محجوریت و حبس مدیون باشند، قاضی مجاز به صدور حکم نیست (مرغینانی، ۱۴۳۱، ۳/۲۸۲). در برابر، برخی از فقهای حنفی ضمن ابراز مخالفت با این دیدگاه، مدیون را با مطالبه غرماء، محجور به حساب می آورند (سرخسی، بی تا، ۲۴/۱۶۳). بیشتر فقهای حنبلی مسئله ادعای افلاس را مورد بحث قرار نداده یا مطالبه حجر توسط غرماء را مطرح و بدون تبیین از آن گذر کرده اند. در برابر، برخی نیز مطالبه غرماء را به عنوان شرط اساسی برای محجوریت پذیرفته اند (ابن تیمیه، ۱/۱۳۶۹/۳۴۵). به نظر مالکیه، زمانی که وضعیت افلاس بر مدیون غلبه پیدا کند و غرماء نیز حجر او را از حاکم بخواهند، صدور حکم توسط حاکم، واجب است (ثعلبی بغدادی، ۱۴۲۵، ۲/۱۶۹؛ ابن عبد البر، ۱۴۰۰، ۲/۸۲۳؛ ابن رشد، ۱۴۰۸، ۲/۳۱۸).

آن گونه که ملاحظه می شود، مشهور فقهای امامیه با استناد به دلیل عقلی، وجود دین را برای برخورداری غرماء از حق مطالبه کافی دانسته، و غرماء را به عنوان تنها گروه مدعی افلاس مدیون، پذیرفته اند (طوسی، ۱۳۸۷، ۲/۲۵۰)؛ اما دیگر مذاهب اسلامی، افزون بر این، وجود مصلحت (استصلاح) و نص خاص یعنی روایت نبوی معاذ بن جبل را نیز مستند ادعای افلاس توسط غرماء می دانند

(رملی، ۱۴۰۴، ۳۱۱/۴ و ۳۱۳). فقهای شافعی افزون بر این، علم و اطلاع غرماء نسبت به مدیون را دلیل دیگری برای جواز ادعای افلاس توسط غرماء به حساب آورده‌اند (خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۹۷/۳ و ۹۹). با توجه به اتفاق نظر فقهای مذاهب اسلامی در کفایت مطالبه غرماء برای حکم به افلاس مدیون و اختلاف نظر آن‌ها در راه‌های دیگر، مطالبه غرماء، راهی قطعی برای حکم به افلاس مدیون است.

۲-۶. ادعای افلاس توسط مدیون: مدیون دومین شخصی است که می‌تواند مدعی افلاس خویش باشد. وی با آگاهی از وضعیت اقتصادی خود، بیش از همگان از باطن امور خود باخبر بوده و می‌تواند ادعای افلاس را اعلام و محجوریتش را مطالبه کند.

فقهای امامیه درباره اعتبار ادعای مدیون اختلاف نظر دارند. مشهور فقهای امامیه با مخالفت با ادعای افلاس توسط مدیون (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۸۸/۴)، بر این باورند که روایت معاذ بن جبل به واسطه عدم اثبات وثاقتش نزد امامیه، فاقد حجیت است (نجفی، بی‌تا، ۲۸۱/۲۵؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ۳۸۳/۲۰). افزون بر این، محجوریت نوعی عقوبت است که با رشد و آزادی شخص منافات دارد؛ به همین دلیل، فقط با وجود یک دلیل معتبر، مانند مطالبه غرماء، حکم به آن جایز است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۸۸/۴). شایان یادآوری است، موافقان اعتبار ادعای افلاس توسط مدیون از این نظر عدول کرده و در دیگر آثار خود، مطابق با نظر مشهور فتوا داده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۱۴۲/۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۵۰۸/۲).

در برابر، تعدادی از فقها همچون: علامه حلی و فیض کاشانی این دیدگاه را با استناد به سه دلیل پذیرفته‌اند: (۱) حجر مدیون، همان‌گونه که به مصلحت غرماء است، به مصلحت مفلس نیز می‌باشد. (۲) هدف درخواست حجر، حفظ اموال مدیون جهت ادای دیون اوست؛ در نتیجه، همان‌گونه که پذیرش درخواست غرماء واجب است، پذیرش درخواست مفلس هم به علت داشتن حق، واجب است. (۳) از آن‌جا که حضور نزد پیامبر (اتی)، از نظر مفهومی برابر با «مطالبه افلاس» از سوی غرماء نیست، می‌توان مدعی شد که طبق مفاد روایت معاذ، حکم به محجور شدن معاذ بنا به درخواست خود او و بدون مطالبه غرماء صادر شده است: «أن الحجر علی معاذ رضی الله عنه کان بالتماس منه دون طلب الغرماء» (رافعی، ۱۴۳۱، ۲۰۰/۱۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۲۱/۱۴-۲۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ۱۸۵). (۴) شرطیت درخواست غرماء، فاقد اعتبار است؛ در موثقه غیاث بن ابراهیم: «أن علیاً^(ع) کان یفلس الرجل إذا التوی علی غرمائه ثم یامر به فیقسم ماله بینهم بالحصص فان أبی باعه فقسمه بینهم یعنی ماله» (طوسی، ۱۳۶۵، ۲۹۹/۶) و موثقه اسحاق بن عمار: «کان امیرالمومنین^(ع) یحبس الرجل إذا التوی علی غرمائه ثم یامر فیقسم ماله بینهم

بالحصص فان ابي باعه فيقسمه بينهم يعني ماله» (طوسی، ۱۳۶۵، ۱۹۱/۶)؛ «امیرالمومنین^(ع) مدیونی را که به طلبکارانش پاسخگو نبود، مفلس اعلام کردند و از او خواستند که اموالش را میان غرماء تقسیم کند؛ اما چون از این کار خودداری کرد، ایشان اموالش را تقسیم کردند». آن گونه که ملاحظه می شود، این روایت اطلاق داشته، به شرط بودن «درخواست غرماء» اشاره نشده است (آل عصفور، بی تا، ۴۱۱/۱۲). فقهای شافعی در اعتبار ادعای افلاس توسط مدیون، اختلاف نظر دارند. جمهور فقهای شافعی، ادعای مدیون یا وکیل او را برای افلاس، معتبر می دانند؛ زیرا (۱) هدف از حجر مدیون، هزینه کردن مال محجور برای ادای دیون اوست؛ این هدف با ادعای افلاس توسط خود مدیون نیز محقق می شود؛ (۲) در روایت معاذ بن جبل به نقل از رافعی، حکم پیامبر به حجر به واسطه درخواست معاذ بن جبل بوده و درخواست غرماء، مانع از پذیرش درخواست معاذ نبوده است (رملی، ۱۴۰۴، ۳۱۴/۴-۳۱۸). در برابر، گروهی از فقهای شافعی، معتقدند فقط ادعای افلاس مدیون توسط غرماء، سبب پذیرفته شدن آن می شود (جوینی، ۱۴۲۸، ۳۰۵/۶-۳۰۶)؛ زیرا حجر با حریت و رشد مدیون منافات دارد؛ با ادعای غرماء محجوریت مدیون ضرورت پیدا می کند تا از این راه به حق خود برسند؛ اگر هدف مدیون از محجور کردن خود، ادای دیونش به دیگران است، پیش از ادعای افلاس و حکم به حجرش هم توانایی فروش و تقسیم اموال خود بین غرماء را دارد (خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۹۷/۳ و ۹۹).

بنا بر بررسی های نویسندگان، احناف، حنابله و مالکیه به مسئله ادعای افلاس مدیون نپرداخته اند؛ جز برخی از حنابله که ضمن بیان فرعی با عنوان «مطالبه مدیون»، آن را ضعیف دانسته اند (ابن نجار، ۱۴۲۹، ۳۶۱/۵).

همان گونه که گذشت، طرح «ادعای افلاس توسط مدیون» مورد پذیرش فقهای امامیه و شافعیه است. موافقان این فرض با وجود اختلاف امامیه و اهل سنت در مبنای حجیت روایات، به روایت معاذ بن جبل استناد کرده اند؛ هرچند اعتبار گزارش های مورخان از سیره عملی معصومان (پیامبر گرامی اسلام)، با چشم پوشی از وثاقت راوی آن ها، با تردیدهای اساسی روبرو است (نظری توکلی و دیگران، ۱۴۰۲، ۲۳-۴۵). فقهای امامیه افزون بر این، به اطلاق روایت موثقه غیاث بن ابراهیم و موثقه اسحاق بن عمار نیز برای نفی شرطیت «مطالبه غرماء»، استناد کرده اند که مورد نقد دیگر فقهاء قرار نگرفته است. بر این اساس، ادعای افلاس توسط مدیون، می تواند نشانگر اقرار مدیون به وجود دین، پذیرش تعهد

پرداخت و تسلیم شدن در برابر حاکم تلقی شود (آل عصفور، بی تا، ۴۱۱/۱۲). چنین نگرشی، با برداشتن بار اثباتی ادعای افلاس از گرماء به عنوان مدعی و جایگزینی اقرار مدیون به عنوان نافذترین دلیل اثباتی، کمک شایسته‌ای به روند اثبات افلاس می‌کند (ستوده تهرانی، ۱۳۸۳، ۱۵۶-۱۵۷).

افزون بر این، ادعای افلاس توسط مدیون، ناسازگار با آزادی و رشد او نیست تا پذیرش آن، نیازمند وجود دلیل معتبر باشد؛ زیرا هیچ فرقی میان «ادعای گرماء» و «ادعای مدیون» در زمینه‌سازی برای حجر مدیون از این جهت وجود ندارد؛ جز آن‌که مدیون آگاهی بیشتری درباره وضعیت مالی خود نسبت به گرماء دارد و با وجود پیامدهای گسترده‌ای که افلاس برای او ایجاد می‌کند، مدعی تحقق آن می‌شود (کاویانی، ۱۳۹۳، ۳۰-۳۱). همچنین، هدف «حفاظت از اموال» در پذیرش ادعای افلاس توسط گرماء، در ادعای افلاس توسط مدیون نیز وجود دارد. مدیون نیز در رویکردی اخلاقی به بدهکاری خود و به منظور جلوگیری از تضییع حقوق گرماء، به ضرر خود و به سود گرماء، ادعای افلاس کرده و اداره اموالش را به حاکم واگذار می‌کند تا در نتیجه، اموال باقی‌مانده از هرگونه سوءاستفاده احتمالی یا اعمال نفوذ گرماء قدرتمند در امان مانده و به عادلانه‌ترین شکل میان گرماء تقسیم شود. در نتیجه، پذیرش ادعای افلاس توسط مدیون در پرتو قاعده اقدام، قابل توجیه است (ستوده تهرانی، ۱۳۸۳، ۱۵۷).

۷-۲. ادعای افلاس توسط حاکم: حاکم سومین شخصی است که به عنوان مدعی افلاس در فقه اسلامی مطرح شده است؛ هرچند مذاهب اسلامی نسبت به جایگاه آن، اتفاق نظر ندارند. شایان یادآوری است، مسئله اختلافی «ادعای افلاس توسط حاکم» غیر از مسئله غیراختلافی «حکم به افلاس توسط قاضی» است؛ زیرا به نظر فقهای مذاهب، صدور حکم به افلاس که نیازمند بررسی قضایی است و پیامدهای حقوقی برای گرماء و مدیون به دنبال دارد، فقط در صلاحیت قاضی (حاکم) است: «لَا يَكُونُ الْمُفْلِسُ مَحْجُورًا عَلَيْهِ إِلَّا بِحَجَرِ الْقَاضِي عَلَيْهِ. وَالْحَجَرُ لِلْقَاضِي دُونَ غَيْرِهِ، لاحتِياجِهِ إِلَى نَظَرٍ وَاجْتِهَادٍ» (وزاره الأوقاف والشئون الإسلامية، ۱۴۰۴-۱۴۲۷، ۳۰۴/۵).

از نظر فقهای امامیه، حاکم برخوردار از دو مقام حاکمیت (مقامی که حاکم بر اساس آن به قضاوت و صدور حکم می‌پردازد) و ولایت (مقامی که حاکم به عنوان ولی شرعی اقشار نیازمند سرپرستی یا فاقد سرپرست، نسبت به پیگیری حقوق ایشان اقدام می‌کند)، است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۲۱/۱۴-۲۲). از این‌رو، ادعای افلاس توسط حاکم در هریک از این دو فرض، قابل بررسی است.

حاکم در مقام حاکمیت، نمی‌تواند بدون مطالبه هیچ‌کس و فقط براساس امارات و قرائن به محجوریت مدیون حکم کند به‌عنوان مثال شخص مدیون از اصل مال خود امرار معاش کند یا به اندازه همه اموالش، بدهی داشته باشد؛ در نتیجه، این شخص همچون کسی است که نشانه‌ای از افلاس ندارد (نجفی، بی‌تا، ۲۵/۲۸۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۷۷/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۱۴۲/۲؛ شهید ثانی، بی‌تا، ۱/۳۴۶).

حاکم در مقام ولایت بر دائن اگر از جمله دیوانگان (مجانین)، کودکان بی‌سرپرست (ایتام) و سفها باشد، می‌تواند نسبت به محجوریت مدیون اقدام کند؛ زیرا در صورتی که دیون متعلق به مولی‌علیهم حاکم باشد، وی به‌واسطه ولایت بر آنها، طلبکار (دائن) به حساب آمده، همچون یکی از غرماء است. در این حالت، حاکم با درنظر گرفتن مصلحت مولی‌علیهم و بدون درخواست ایشان می‌تواند حکم به محجوریت مدیون دهد (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۲۰/۲۱-۲۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳/۱۴۲، ۲؛ نجفی، بی‌تا، ۲۵/۲۸۰؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ۲۰/۳۸۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۲/۶۵).

حاکم در مقام ولایت بر مدیون، مانند جایی که مدیون یتیم یا مجنون باشد، می‌تواند با درنظر گرفتن مصلحت مولی‌علیه و بدون درخواست غرماء، درخواست افلاس مدیون را داشته باشد و در نتیجه او را محجور کند (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۱/۱۵۵؛ زین الدین، ۱۴۱۳، ۶/۲۳۶).

جمهور شافعیه ادعای افلاس توسط حاکم را نپذیرفته و بر این باورند که قاضی (حاکم) با توجه به مصلحت کلی و بدون درخواست غرماء نمی‌تواند مدیون را محجور اعلام کند (جوینی، ۱۴۲۸، ۶/۳۰۵). در برابر، موافقان اعلام افلاس از سوی حاکم معتقدند که اگر غریم محجور باشد و ولی او مطالبه حجر نکند، حاکم باید حکم محجوریت مدیون را به‌واسطه مصلحت غریم صادر کند (خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۳/۹۹). به‌عنوان مثال اگر ملک متعلق به مسجد در قالب اجاره در اختیار مدیون مفلسی باشد که اجاره بهای آن را نمی‌دهد، صدور حکم محجوریت توسط حاکم واجب است، هرچند غرماء مطالبه افلاس نکنند (رملی، ۱۴۰۴، ۴/۳۱۳-۳۱۴).

براساس بررسی‌های انجام شده، احناف، حنابله، مالکیه به مسئله ادعای افلاس توسط حاکم نپرداخته‌اند.

آن‌گونه که گذشت، فقط فقهای امامیه و شافعیه مسئله ادعای افلاس توسط حاکم را پذیرفته‌اند با این تفاوت که فقهای امامیه دو مقام حاکمیت و ولایت را نسبت به حاکم متمایز کرده و بر این باورند که حاکم

در مقام حاکمیت باید به وظیفه قضاوت خود بپردازد و ظهور نشانه‌های افلاس مدیون، بدون اقدام صاحبان حق برای دریافت حق خود، مجوز ادعای افلاس توسط حاکم و مجبور کردن طلبکار به دریافت حقش نیست؛ زیرا احتمال می‌رود غرماء با هدف «حفظ آبروی مدیون»، «ایجاد فرصت جبران برای مدیون» یا «بی‌اهمیت بودن میزان طلبکاری‌شان»، از ادعای افلاس مدیون و مطالبه دین خود، خودداری کنند (حسینی عاملی، بی‌تا، ۳۱۲/۵)؛ در برابر، حاکم در مقام ولایت بر غرماء (در صورتی که غریم از زمره کودکان یا دیوانگان باشد)، مجاز است با در نظر گرفتن مصلحت مولی‌علیهم، مدعی افلاس مدیون شود. در چنین فرضی، حاکم از یک‌سو، در جایگاه ولی، نقش غریم پیدا کرده و با بررسی شرایط دین و مدیون، نسبت به ادعای افلاس مدیون تصمیم می‌گیرد و از سوی دیگر، در جایگاه قاضی قرار گرفته، ضمن بررسی این ادعا، نسبت به صدور حکم محجوریت اقدام می‌نماید (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۲۰/۱۴-۲۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ۲/۴۲؛ نجفی، بی‌تا، ۲۵/۲۸).

هرچند فقهای شافعی به شکل کلی و بدون تفکیک این دو جایگاه برای حاکم، نسبت به ادعای افلاس حاکم اظهار نظر کرده‌اند؛ اما با در نظر گرفتن محتوای آرای فقهی آنها می‌توان ادعا کرد که مخالفان ادعای افلاس توسط حاکم، ناظر به جایگاه حاکمیت وی هستند و در نتیجه، صدور حکم افلاس بدون تقاضای حق‌داران را از حاکم نپذیرفته‌اند. امام الحرمین در این باره می‌نویسد: «ولو لم يستدع الغرماء الحجر أصلاً، فليس للقاضي أن يحجر على المديون ابتداءً، نظراً منه إلى طلب المصلحة الكلية. هذا لا خلاف فيه» (اگر غرماء متقاضی محجور شدن مدیون نباشند، بنابر اتفاق نظر فقها، قاضی نمی‌تواند با در نظر گرفتن مصلحت کلی، مدیون را محجور اعلام کند) (جوینی، ۱۴۲۸، ۳۰۵/۶). در برابر، موافقان ادعای افلاس نمونه‌هایی که برای گروه‌های ولایت‌پذیر مطرح کرده‌اند که ناظر به جایگاه ولایت حاکم هستند و در نتیجه، صدور حکم افلاس و مطالبه آن به نیابت از غرماء - مولی‌علیهم - و بنا به مصلحت ایشان انجام می‌شود. خطیب شربینی در این باره آورده است: «فإن كان الدين لمجور عليه ولم يسأل وليه فللحاكم الحجر من غير سؤال، لأنه ناظر في مصلحته، وهذا محترز قوله يسأل الغرماء» (اگر طلبکار شخص محجوری باشد، اما ولی او متقاضی حجر مدیون نباشد، بر حاکم واجب است بدون درخواست ولی غریم، مدیون را محجور اعلام کند؛ زیرا این اقدام قاضی در راستای مصلحت غریم است؛ جدای از این که درخواست غرماء شرط باشد یا نباشد) (خطیب شربینی، ۱۴۱۵، ۹۹/۳).

بدین ترتیب، وجه مشترک میان فقهای امامیه و شافعیه پذیرش ادعای افلاس توسط حاکمی است که در مقام اعمال ولایت چنین ادعایی می‌کند؛ اما به نظر نویسندگان، مهم‌ترین نقد این نظریه، ناسازگاری آن با اصل بی‌طرفی حاکم (قاضی) می‌باشد که مورد سفارش امامان معصوم قرار گرفته است (کلینی، ۱۳۶۷، ۴۱۰/۷؛ صدوق، ۱۴۰۴، ۳۷۹/۴؛ نیشابوری، بی‌تا/ ۱۳۱۵/۳)؛ زیرا حاکم نمی‌تواند در لحظه، هم مصلحت مولی‌علیه را در نظر گرفته و معتقد به افلاس مدیون باشد و هم در وضعیت بی‌طرفی، افلاس مدیون و مصلحت وی و دیگر غرماء را در نظر بگیرد. به دیگر سخن، حاکم با اعمال ولایت از وضعیت بی‌طرفی خارج شده و نگاهی جانبدارانه پیدا می‌کند و معلوم نیست پیوسته قضاوتی عادلانه داشته باشد. شایان یادآوری است، پذیرش ادعای افلاس مدیون توسط حاکم، مستلزم پذیرش نظریه «جواز ادعای مدیون» است؛ زیرا در این فرض، حاکم در جایگاه مدیون قرار گرفته و ادعای افلاس مولی‌علیه خود را مطرح می‌کند. باتوجه به اختلاف نظر فقهای امامیه در پذیرش ادعای افلاس مدیون، ادعای افلاس توسط حاکم نیز، مورد اختلاف خواهد بود.

۲-۸. پیامدهای فقهی ادعای افلاس

موجه‌سازی فقهی نظریه ادعای افلاس توسط غرماء، مدیون و حاکم، پیامدها و آثاری فقهی‌ای به دنبال دارد که بسته به رویکرد مذاهب اسلامی، می‌تواند متفاوت باشد.

بنا به نظر فقهای امامیه با پذیرش ادعای افلاس هریک از غرماء، مدیون یا حاکم، چهار پیامد فقهی برای افلاس مدیون وجود دارد: ممنوعیت مدیون از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال مدیون، اولویت بایع نسبت به عین مال، فروش و تقسیم اموال مدیون (طوسی، ۱۳۸۷، ۲۵۰/۲). افزون بر این، برخی از فقهای امامیه، حبس مدیون توانمند ممتنع از ادای دین را هم به عنوان پنجمین پیامد فقهی افلاس دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۲۳/۱۴).

شافعیه، همچون امامیه به این آثار فقهی برای افلاس مدیون اشاره کرده‌اند: ممنوعیت از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال مدیون، اولویت بایع نسبت به عین مال، فروش و تقسیم اموال مدیون و ممانعت از سفر مدیون (عمرانی، ۱۴۲۱، ۶/۱۴۳ و ۱۶۱).

از نظر فقهای حنفی، پیامدهای فقهی پذیرش ادعای افلاس عبارتند از: ادای دین از مال هم‌جنس، فروش و تقسیم اموال مدیون، ملازمت با مدیون و حبس مدیون (مرغینانی، ۱۴۳۱، ۳/۲۸۳). احناف نیز

با توسعه آثار افلاس به این موارد اشاره کرده‌اند: ممنوعیت مدیون از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال مدیون، اولویت بایع نسبت به عین مال، فروش و تقسیم اموال مدیون، ممانعت از سفر مدیون، اجبار مفلس به کسب و کار و ممنوعیت مطالبه دین از مفلس (کلوذانی، ۱۴۲۵، ۲۷۲؛ ابن نجار، ۱۴۲۹، ۴۷۶/۲). مالکیه هم با نگاه توسعه‌ای به آثار فقهی افلاس به این موارد اشاره کرده‌اند: ممنوعیت مدیون از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال مدیون، اولویت بایع نسبت به عین مال، فروش و تقسیم اموال مدیون، حبس مدیون، ممانعت مدیون از سفر و حال شدن دیون مفلس (ابن انس، ۱۴۱۵، ۷۵-۸۵).

آن‌گونه که ملاحظه می‌شود، برخی از آثار فقهی افلاس، همچون: ممنوعیت مدیون از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال مدیون، اولویت بایع نسبت به عین مال و فروش و تقسیم اموال مدیون، مورد اتفاق همه فقهای مذاهب اسلامی است. در برابر، «ممانعت از سفر»، فقط توسط فقهای مذاهب شافعی، حنبلی و مالکی پذیرفته شده است. «حبس مدیون» در دو وضعیت در منابع فقهی مذاهب اسلامی مورد بحث قرار گرفته است: یکم) مدیون با وجود توانمندی مالی از ادای دین خودداری می‌کند. در این وضعیت، حبس مدیون تا ادای دین واجب است.

دوم) مدیون ناتوان از ادای دین است و به درخواست غرماء تا پرداخت دین حبس می‌شود (مرغینانی، ۱۴۳۱، ۲۸۲/۳؛ ابن انس، ۷۹/۱۴۱۵، ۴)؛ حبس مدیون در این وضعیت، طرفداران بسیار کمی در میان فقهای مسلمان دارد. دیگر آثار فقهی برشمرده شده برای افلاس، مورد اختلاف فقهاء در مذاهب اسلامی است.

۳. نتایج

پژوهش حاضر نشان می‌دهد:

- ۱- با چشم‌پوشی از موارد اختلاف جزئی، میزان همگرایی فقه شافعی با فقه امامی در مسئله مدعی افلاس بیش‌تر از همگرایی آن با سایر مذاهب اسلامی (حنفی، مالکی و حنبلی) است.
- ۲- جمهور فقهای مذاهب اسلامی، ادعای افلاس توسط غرماء را به واسطه حق‌دار بودن آن‌ها در مطالبه دین خود، آگاهی غرماء نسبت به وضعیت مدیون و مصلحت حفظ مال موجود، صحیح می‌دانند. ضمن آنکه روایت معاذ نیز فقط بر درخواست معاذ برای میانجی‌گری پیامبر اسلام دلالت دارد و نه شرطیت مطالبه مدیون.

۳- گروهی از فقهای امامیه و شافعیه، ادعای افلاس توسط مدیون را به واسطه آگاهی بیشتر مدیون از وضعیت مالی خود و نبود دلیل کافی برای شرطیت درخواست غرماء، معتبر می‌دانند. پذیرش ادعای مدیون، به منزله اقرار مدیون به وجود دین و تعهد پرداخت آن است؛ در نتیجه، بار اثباتی ادعای افلاس را از غرماء برمی‌دارد.

۴- بنا به نظر مشهور فقهای امامیه حاکم اسلامی در جایگاه حاکم (قاضی) نمی‌تواند مدعی افلاس مدیون شود؛ چراکه حاکم در این جایگاه صاحب حق نبوده و با بی‌طرفی وی ناسازگار است.

۵- بنا به نظر فقهای امامیه و شافعیه، حاکم در منصب ولایت می‌تواند از سوی غرماء یا مدیون در صورتی که هرکدام نیازمند ولی باشند و ولی خاص نیز نداشته باشند مدعی افلاس مدیون شود؛ زیرا حاکم با در نظر گرفتن مصلحت مولی علیهم موظف به اقدام در حیطة ولایت و حفظ اموال است.

۶- فقهای مذاهب اسلامی در ممنوعیت مدیون از تصرف، تعلق دیون غرماء به عین مال مدیون، اولویت بایع نسبت به عین مال و فروش و تقسیم اموال به عنوان آثار افلاس اتفاق نظر دارند؛ اما نسبت به حبس مدیون، ممانعت و ملازمت با مدیون و اجبار مدیون به کسب و کار با یکدیگر همسو نیستند.

۴. تشکر و قدردانی:

در پایان از زحمات و مساعدت‌های همکاران محترم دوفصلنامه وزین (مطالعات تطبیقی فقه و اصول مذاهب) که در رفع نواقص و اصلاحات مقاله از راهنمایی‌های ارزشمند خود دریغ نورزیدند و نیز داوران ارجمند که با باریک‌بینی، ظرائف پژوهشی را متذکر شدند سپاسگزارم.

References

- ‘Allāmiḥ Ḥillī, Ḥ. (1992). Qawā‘id al-Aḥkām. Qum: Mu’assisat Nashr Islāmī. [In Arabic]
- ‘Allāmiḥ Ḥillī, Ḥ. (1993). Tadhkirat al-Fuqahā’. Qum: Mu’assisat Āl al-Bayt li-Iḥyā’ al-Turāth. [In Arabic]
- ‘Allāmiḥ Ḥillī, Ḥ. (1998). Taḥrīr al-Aḥkām al-Shar‘īyyat ‘alā Madhhab al-Imāmīyyat. Qum: Mu’assisat Imām Ṣādiq (AS). [In Arabic]
- al-‘Uṣfūr, Ḥ. (Nd). al-Anwār al-Lawāmi’ fī Sharḥ Mafātīḥ al-Sharā’i’. Qum: al-Mīrzā Muḥsin Āl ‘Uṣfūr. [In Arabic]
- Amīdī, Ḥ. (1985). Farhang ‘Amīd. Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]

- Amini R, Saberi H & Ha'iri, MZ. (2018). "A Critique of the Popular Theory Among Imami Jurists Regarding the Issuance of the Ruling on the Insolvent's Incapacity." *Civil Jurisprudence Teachings* 18: 27-50. [In Persian]
- Anṣārī, M. (2002). *Ma'ālim al-Dīn fī Fiqh Āl Yāsīn*. Qum: Mu'assasat Imām Ṣādiq (AS). [In Arabic]
- Baḥrānī, Y. (1984). *al-Ḥadā'iq al-Nādirat fī Aḥkām al-'Itrah al-Ṭāhirah*. Qum: Mu'assasat Nashr Islāmī. [In Arabic]
- Fakhr al-Muḥaqqiqīn, M. (2008). *Īdāḥ al-Fawā'id fī Sharḥ Ishkālāt al-Qawā'id*. Qum: Ismā'īlīyān. [In Arabic]
- Fayḍ Kāshānī, M. (1997). *al-Nukhbat fī al-Hikmat al-'Amaliyyat wa al-Aḥkām al-Shar'iyyat*. 2nd ed. Tehran: Markaz Chāp wa Nashr. [In Arabic]
- Fayḍ Kāshānī, M. (2016). *Mafātīḥ al-Sharā'i'*. Tehran: Madrasat 'Ālī Shahīd Muṭahharī. [In Arabic]
- Fīrūzābādī, M. (1994). *al-Qāmūs al-Muḥīṭ*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyat. [In Arabic]
- Ḥillī, J. (1987). *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*, 2nd ed. Qum: Ismā'īlīyān. [In Arabic]
- Ḥusaynī 'Āmilī, M. (Nd). *Miftāḥ al-Kirāmah fī Sharḥ Qawā'id al-'Allāmah*. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī. [In Arabic]
- Ibn 'Abd al-Barr, Y. (1979). *al-Kāfī fī Fiqh Ahl al-Madīnah*. 2nd ed. Riyadh: Maktabat al-Riyāḍ al-Ḥadīthah. [In Arabic]
- Ibn Najjār al-Futūḥī, M. (2008). *Sharḥ Muntahā al-Īrādāt li-Ibn al-Najjār (Mu'awnat Ūlā al-Nuhā)*. 5th ed. Mecca: Maktabat al-Asadī. [In Arabic]
- Ibn Quddāmat, 'A. (1996). *al-Mughnī*, 3rd ed. Riyadh: Dār 'Ālam al-Kutub lil-Ṭibā'ah wa al-Nashr wa al-Tawzī'. [In Arabic]
- Ibn Rushd al-Qurṭubī, M. (1987). *al-Muqaddimāt al-Mumahhadāt*. Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī. [In Arabic]
- Ibn Taymīyyah, 'A. (1990). *al-Muḥarrar fī al-Fiqh 'alā Madhhab Aḥmad ibn Ḥanbal*. Np. Maṭba'at al-Sunnat al-Muḥammadīyyat. [In Arabic]
- Ibn Zuhrah, Ḥ. (1996). *Ghunyat al-Nuzū' ilā 'Ilmay al-Uṣūl wa al-Furū'*. Qum: Mu'assisat Imām Ṣādiq (AS). [In Arabic]
- Iraji S, Alavi M & Harisinejad, K. (2014). "A Comparative Study of the Effects, Rulings, and Conditions of Insolvency and Bankruptcy in Jurisprudence Compared to Bankruptcy in Iranian Positive Law". *Tabriz: Faculty of Law, University of Tabriz*. [In Persian]
- Jawharī, I. (2009). *al-Ṣiḥāḥ*. Cairo: Dār al-Ḥadīth. [In Arabic]
- Juwaynī, 'A. (2007). *Nihāyat al-Maṭlab fī Dirāyat al-Madhhab*. Np: Dār al-Minhāj. [In Arabic]
- Kalūdhānī, M. (2004). *al-Hidāyat 'alā Madhhab al-Imām Abī 'Abd Allāh Aḥmad ibn Muḥammad ibn Ḥanbal al-Shaybānī*. Np: Mu'assisat Gharās lil-Nashr wa al-Tawzī'. [In Arabic]
- Kāviyānī, K. (2014). *Bankruptcy Law*. 3rd ed. Tehran: Mīzān. [In Persian]

- Khaṭīb al-Shirbīnī, M. (1994). *Mughnī al-Muḥtāj ilā Maʿrifat Maʿānī Alfāz al-Minhāj*. Np: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyyat. [In Arabic]
- Kulaynī, M. (1988). *al-Kāfī*. 3rd ed. Qum: Dār al-Kutub al-Islāmīyyat. [In Arabic]
- Mālik ibn Anas (1994). *al-Mudawwanat*. Np: Dār al-Kutub al-ʿIlmiyyah. [In Arabic]
- Marghīnānī, ʿA. (Nd). *al-Hidāyah fī Sharḥ Bidāyat al-Mubtadī*. Beirut: Dār Iḥyāʾ al-Turāth al-ʿArabī. [In Arabic]
- Mūsawī Sabzawārī, ʿA. (1992). *Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 4th ed. Qum: Sayyid ʿAbd al-Aʿlā Sabziwārī. [In Arabic]
- Najafī, M. (Nd). *Jawāhir al-Kalām*. 7th ed. Beirut: Dār Iḥyāʾ al-Turāth al-ʿArabī. [In Arabic]
- Nazari Tavakkoli S, Sabouʿi Jahromi S & Taqvaeiyan, SR. (2022). “Validation of Historians’ Reports on the Practical Conduct of the Infallibles and Its Application in Deriving Legal Rulings.” *Comparative Studies in Jurisprudence and Principles of Schools of Thought*. 2: 23–45. [In Persian]
- Niyshābūrī, M. (Nd). *Ṣaḥīḥ Muslim*. Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Qarāfī, A. (1994). *al-Dhakhīrah*. Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī. [In Arabic]
- Qumī, ʿA. (2000). *Jāmiʿ al-Khilāf wa al-Wifāq Bayn al-Imāmīyyat wa bayn Aʿimmat al-Ḥijāz wa al-ʿIrāq*. Qum: Zamīnhsāzān Zuhūr Imām ʿAṣr. [In Arabic]
- Qutb al-Rāwandī, S. (1984). *Fiqh al-Qurʾān*. 2nd ed. Qum: Kitābkhānih ʿUmūmī Ḥaḍrat Āyat Allāh al-ʿUzmā Marʾashī Najafī. [In Arabic]
- Rāfīʿī al-Qazwīnī, ʿA. (2008). *al-Sharḥ al-Kabīr*. Np: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Ramlī, M. (1983). *Nihāyat al-Muḥtāj ilā Sharḥ al-Minhāj*. Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Sabzawārī, M. (2002). *Kifāyat al-Fiqh*. Qum: Muʿassisat Nashr Islāmī. [In Arabic]
- Sadri-Fard F, Muʿtamidi M & Shiʿah Ali A. (2018). “A Study of Bankruptcy in Iranian Law.” *Islamic Humanities Studies* 14: 24–44. [In Persian]
- Ṣadūq, M. (1983). *Man lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*, 2nd ed. Qum: Intishārāt Jāmiʿat Mudarrisīn. [In Arabic]
- Ṣāḥib ibn ʿAbbād, M. (1993). *al-Muḥīṭ fī al-Lughat*. Beirut: ʿĀlam al-Kutub. [In Arabic]
- Salehi M, Rohani Moghadam M & Qodsi SI. (2023). “Protective Strategies in Jurisprudence and Law Regarding Criminal Bankruptcy of Legal Entities”. *Islamic Jurisprudence and Legal Research*. 73: 191–222. [In Persian]
- Sarakhsī, M. (Nd). *al-Mabsūṭ*. Egypt: Maṭbaʿat al-Saʿādat. [In Arabic]
- Shahīd al-Thānī, Z. (1992). *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharāʾiʿ al-Islām*. Qum: Muʿassisat Maʿārif Islāmī. [In Arabic]
- Shahīd al-Thānī, Z. (2001). *Ḥāshiyat Sharāʾiʿ al-Islām*. Qum: Bustān Kitāb Qum. [In Arabic]

- Shahīd al-Thānī, Z. (Nd). al-Rawḍat al-Bahiyyat fī Sharḥ al-Lum'at al-Dimashqīyyat, 4th ed. Np. [In Arabic]
- Shiykh Bahā'ī, M. (2007). Jāmi' 'Abbāsī. Qum: Daftar Intishārāt Islāmī. [In Persian]
- Sutūdh Tihrahānī, H. (2004). Commercial Law. 5th ed. Tehran: Dādgustar. [In Persian]
- Tha'labī, 'A. (2004). al-Talqīn fī al-Fiqh al-Mālikī. Np: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah. [In Arabic]
- Ṭūsī, M. (1986). Tahdhīb al-Aḥkām. 4th ed. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyyat. [In Arabic]
- Ṭūsī, M. (2008). al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmiyyah. 3rd ed. Tehran: Chāpkhānih Murtaḍawīyyat. [In Arabic]
- 'Umarānī, Y. (1999). al-Bayān fī Madhhab al-Imām al-Shāfi'ī. Jeddah: Dār al-Minhāj. [In Arabic]
- Wizārat al-Awqāf wa al-Shu'ūn al-Islāmīyyah (1983-2006). al-Mawsū'at al-Fiqhīyyat al-Kuwaytīyat. Kuwait: Dār al-Salāsīl. [In Arabic]
- Zayn al-Dīn, M. (1992). Kalimat al-Taqwā. 3rd ed. Qum: Maṭba'at Mihr. [In Arabic]